قرآن و وجود امام مهدى (عج)

علي‌اصغر رضواني

اشاره

از موضوعات مورد اختلاف بين علماى عامه و شيعه، مسألۀ ضرورت وجود حجّت خدا و ولى اللَّه الاعظم و قطب عالم امكان، در هرزمان، تا روز قيامت است؛ خواه اين حجت، نبى باشد يا امام. علماى عامّه، اين مسأله را قبول ندارند؛ ولى علماى شيعه به تبع ادله عقلى و نقلى، بر اين موضوع پافشارى مى‏كنند. ما اين‌جا به ادلّۀ قرآنى اشاره مى‏كنيم.

1. آيات شب قدر

قرآن كريم، در دو سورۀ «قدر» و «دخان» به موضوع شب قدر و نزول قرآن در آن شب، اشاره كرده است.

سوره قدر

Gبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ \* إِنّا أَنزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ \* وَما أَدْرَاكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ \* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ\* تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ \* سَلمٌ هِىَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِF؛

«به نام خداوند بخشاينده مهربان. ما آن [= قرآن] را در شب قدر نازل كرديم و تو چه مى‏دانى كه شب قدر چيست؟ شب قدر، بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح، در آن شب، به اذن پروردگارشان براى [تقدير] هركارى نازل مى‏شوند. شبى است سرشار از سلامت [و بركت و رحمت] تا طلوع سپيده».

از اين سوره استفاده مى‏شود كه ملائكۀ در هر شب قدر، براي تمام امور بر زمين فرود مى‏آيند. به اين موضوع، در سوره دخان نيز اشاره شده است.

سوره دخان

Gبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* حم \* وَالْكِتابِ الْمُبِينِ \* إِنّا أَنزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنذِرِينَ\* فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍF؛

«به نام خداوند بخشاينده مهربان، حم، سوگند به اين كتاب روشنگر! كه ما، آن را در شبى پربركت نازل كرديم؛ ما همواره انذاركننده بوده‏ايم. در آن شب، هر امرى بر اساس حكمت [الاهى] تدبير و جدا مى‏شود».

اين‌جا چند نكته قابل ذكر است:

الف. سبب فضيلت شب قدر

خليل بن احمد مي‌گويد:

من قال انّ فضلها لنزول القرآن فيها يقول انقطعت و کانت مرّۀ، والجمهور علي انّها باقيۀ [1]؛

هر کس معتقد است فضيلت شب قدر، به سبب نزول قرآن در آن است، مي‌گويد: شب قدر منقطع شده و يک بار اتفاق افتاده است؛ ولي عموم علما، بر اين عقيده‌اند که شب قدر باقي است، و در هر سال، تکرار مي‌شود.

حق با قول عموم عالمان است؛ زيرا مطابق برخي روايات، شب قدر در طول تاريخ بوده است.

سيد بن طاووس از کتاب کنز اليواقيت و او از پيامبر صلي الله عليه و آله نقل کرده که حضرت موسي عليه السلام به خدا عرض کرد:

«الهي اريد قربک قال: قربي لمن استيقظ ليلۀ القدر. قال: اريد رحمتک؟ قال: رحمتي لمن رحم المساکين ليلۀ القدر. قال: اريد الجواز علي الصراط؟ قال: ذلک لمن تصدّق بصدقۀ في ليلۀ القدر.

قال: الهي اريد من اشجار الجنۀ؟ قال: ذلک لمن سبّح تسبيحۀ ليلۀ القدر. قال: الهي الريد. رضاک؟ قال: رضاي لمن صلّي رکعتين في ليلۀ القدر»[2]؛

«بار خدايا! نزديکي به تو را مي‌خواهم». خداوند فرمود: « قرب من، براي کسي است که شب قدر بيدار بماند». عرض کرد: «رحمت تو را مي‌خواهم» فرمود:« رحمت من، براي کسي است که به در شب قدر به مساکين رحم کند». عرض کرد: «جواز گذر از پل صراط را مي‌خواهم». فرمود: «اين خواسته، براي کسي است که در شب قدر صدقه دهد». عرض کرد:« بار خدايا! از درختان بهشت مي‌خواهم». فرمود:« اين، براي کسي است که در شب قدر، تسبيحي بگويد». عرض کرد:« بار خدايا! خوشنودي تو را مي‌طلبم، . فرمود: «خشنودي من، براي کسي است که دو رکعت نماز در شب قدر بخواند».

از آيۀ سورۀ دخان نيزاستفاده مي‌شود که فضيلت شب قدر، فقط به سبب نزول قرآن در آن نيست ؛ بلکه نزول قرآن در شب قدر، به سبب فضيلت مستقل شب قدر بوده است؛ آن‌جا که خداوند متعال مي‌فرمايد: Gانّا انزلناه في ليلۀ مبارکۀ..F[3]؛ «ما قرآن را در شب مبارکي نازل کرديم...».

ب. فرود آمدن ملائک

ظاهر آيه، آن است که همۀ ملائک، در شب قدر فرود مي‌آيند.همچنين بيشتر مفسران بر اين عقيده هستند که نزول ملائک، بر زمين است و حق هم همين مي‌باشد؛ زيرا غرض از نزول، ترغيب مردم روي زمين بر احياي آن شب است؛ همان‌گونه که در غير آن شب نيز به سوي زمين هبوط دارند.

ج. فرود آمدن روح

دربارۀ اين که مقصود از «روح» در سورۀ قدر چيست، اقوالي ذکر شده است؛ ولي قول صحيح، آن است که روح، در اين سوره، همان جبرئيل است و اين که جداگانه ذکر شده، به دليل شرف و برتري او بر ملائک ديگر مي‌باشد.

د. مقصود از «کلّ أمر»

و دربارۀ اموري که ملائکه و روح براي آن بر زمين فرود مي‌آيند، بحث شده است. قرآن مي‌فرمايد: «من کل امر». نظر بيشتر مفسران بر آن است که آنان براي تقدير و تصميم گيري دربارۀ تمام امور انسان ها در طول يک سال، به زمين فرود مي‌آيند.

آلوسي در اين باره مي‌گويد:

أي من اجل کل امر تعلّق به التقدير في تلک السنۀ الي قابل و اظهره سبحانه و تعالي لهم، قاله غير واحد؛[4]

يعني براي هر کاري که تقدير در آن سال، تا سال آينده، به آن تعلق گرفته و خداوند سبحان، آن را اظهار نموده است.اين، نظر عده‌اي از علما است .

هـ . دوام شب قدر

از روايات، استفاده مي‌شود که شب قدر در هر سال تا روز قيامت تکرار مي‌شود:

1. ابوذر مي‌گويد از رسول خدا صلي الله عليه و آله سؤال کردم: «اي رسول خدا! شب قدر برداشته شده است؟» حضرت فرمود: « بلکه در هر ماه رمضان هست».[5]

2. طبري، به سندش از ربيعة بن کلثوم نقل کرده که گفت: مردي ـ در حالي که مي‌شنيدم ـ به امام حسن عليه السلام عرض کرد: «آيا شب قدر، در هر رمضان است؟» حضرت فرمود: «نعم، و الله الذي لا اله الا ّهو انّها لفي کل رمضان، و انّها ليلۀ القدر فيها يفرق کل امرحکيم، فيها يقضي الله کل اجل و عمل و رزق الي مثلها»؛[6] آري، قسم به خدايي که جز او خدايي نيست! شب قدر، در هر ماه رمضان وجود دارد و آن شب تقدير است که در آن، هر امر حکمت داري جدا مي‌شود، و در آن، خداوند، هر اجل و عمل و رزقي را تا سال آينده حکم مي‌کند.

و انگهي، در سورۀ قدر، جمله به صورت مضارع «تنزّل» به کار رفته است که بر دوام و استمرار دلالت دارد؛ به ويژه آن که باب تفعّل نيز اين معنا را مي‌رساند؛ همان‌گونه که علماي علم صرف به آن اشاره کرده‌اند.

خلاصه مطلب اين‏كه ماه رمضان، تا روز قيامت ادامه و استمرار دارد؛ لذا شب قدر نيز تا روز قيامت استمرار و ادامه دارد و در نتيجه، فرود آمدن ملائك و روح هم تا روز قيامت ادامه دارد.

مفسّر سنّى، رشيدالدين ميبدى، مى‏گويد: علما و مفسّرين در وقت «ليلة القدر» اختلاف كرده‏اند؛ برخى معتقدند تنها در عصر رسول خدا r بوده و بعد از او برداشته شده است؛ ولى عموم صحابه و علما مى‏گويند: «ليلة القدر» تا روز قيامت باقى است.[7]

شيخ طبرسى، از ابوذر غفارى نقل مى‏كند كه فرمود: به رسول خداr عرض كردم: «آيا شب قدر، چيزي است که در عصر انبيا است که ملائک نازل مي‌شوند و پس از وفات آنان برداشته شده است؟» حضرت فرمود: «لا، بل هل إلى يوم القيامة»؛ نه، شب قدر، تا روز قيامت دوام و استمرار دارد.[8]

و. ضرورت وجود امام معصوم u

فرود آمدن ملائک و روح در هر سال، براي تقدير امور، ايجاب مي‌کند کسي باشد، تا آنان بر او نازل شده و فرود آيند. در زمان رسول خدا r، آنان بر او فرود مي‌آمدند؛ ولي بعد از رسول خدا r بر چه کسي فرمود مي‌آيند؟

در جواب، مي‌گوييم: بعد از وفات پيامبر اکرم r بر کسي جز اولياي معصوم الهي، فرود نمي‌آيند. آري، نزول و فرود جبرئيل براي ابلاغ وحي، با وفات پيامبر‌r به اتمام رسيد؛ ولي هيچ دليلي وجود ندارد که بر عدم فرود آمدن جبرئيل و ملائک بعد از رسول خدا r دلالت کند؛ لذا خداوند متعال مي‌فرمايد:

Gينزّل الملائکۀ بالروح من امره علي من يشاء من عباده ان انذروا انّه لا اله الا انا فاتقونF[9]؛

«فرشتگان را با روح، به فرمانش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، نازل مي‌کند [و دستور مي‌دهد] که مردم را انذار کنيد که معبودي جز من نيست؛ پس، از من بپرهيزيد».

از اين آيه استفاده مي‌شود ملائک، همراه روح، براي تقدير و ابلاغ مقدرات بشر، بر بندگان مخلص خداوند نازل شده، دستوري نيز همراه خود مي‌آورند که همانا توحيد است.

امام باقر u فرمود:

«يا معشر الشيعة !خاصموا بسورة انّا انزلناه تفلجوا، فواللَّه انّها لحجة اللَّه تبارك و تعالى على الخلق بعد رسول اللَّه‏ صلي الله عليه و آله، و انّها لسيّدة دينكم و انّها لغاية علمنا. يا معشر الشيعة! خاصموا بـ Gحم \* وَالْكِتابِ الْمُبِينِ \* إِنّا أَنزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنذِرِينَF، فانّها لولاة الامرخاصة...؛[10]

«اي گروه شيعه! با خصم خود، با سورۀ «انّاأنزلناه» احتجاج كنيد كه پيروز خواهيد شد. به خدا سوگند! اين سوره، پس از رسول خدا r حجّت خداى تبارك و تعالى بر خلق است و اين سوره، همانا سرور دين شما و نهايت علم ما است. اى جماعت شيعه! با آية Gحم \* وَالْكِتابِ الْمُبِينِ \* إِنّا أَنزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنذِرِينَF احتجاج كنيد؛ زيرا اين آيات، به واليان امر اختصاص دارد....».

مرحوم كلينى، به سند خود از امام باقر u نقل مى‏كند كه فرمود: «وايم اللَّه، انّ من صدّق بليلة القدر ليعلم انّها لنا خاصة لقول رسول اللَّه‏ صلي الله عليه و آله لعلىّ عليه السلام حين دنا موته: «هذا وليكم من بعدى، فان اطعتموه رشدتم، ولكن من لايؤمن بما فى ليلة القدر منكر و من آمن بليلة القدر ممّن على غير رأينا فانّه لايسعه فى الصدق الاّ ان يقول انّها لنا، و من لم يقل فانّه كاذب. انّ اللَّه عزوجل اعظم من ان ينزّل الأمر مع الروح و الملائكة الى كافر فاسق». انّه ليس ينزل الى احد فلايكون ان ينزل شي‏ء الى غير شي‏ء و ان قالوا ـ و سيقولون -: ليس هذا بشي‏ء فقد ضلّوا ضلالاً بعيداً»؛[11]

«به خدا سوگند! همانا هركس تصديق كند ليلةالقدر را، علم مي‌يابد كه براى ما است؛ زيرا رسول خداr هنگامى كه مرگش نزديك شد به علي‌u فرمود: «اين، ولىّ شما بعد از من است. اگر او را اطاعت كنيد، به رشد خواهيد رسيد؛ و لكن هركس به آنچه در ليلةالقدر است، ايمان نياورد منكر به شمار مى‏آيد، و هركس به آن ايمان آورد و بر غير نظر ما باشد، نمى‏تواند راست بگويد، جز آن كه اعتراف کند كه آيه براى ما است و ماييم مصداق آن و هركس به اين مطلب، قائل نباشد، دروغگو است؛ زيرا خداوند ـ عزّوجلّ ـ بزرگ‏تر از آن است كه امور را با روح و ملائكه بر شخص كافر فاسق بفرستد». اگر بگويند: آنان بر كسى فرود نمى‏آيند، اين حرف نيز صحيح نيست؛ زيرا هيچ گاه چيزى بر معدوم فرستاده نمى‏شود. و اگر بگويند ـ و زود است كه بگويند ـ اين چيزى نيست؛ پس به طور حتم به گمراهى شديدى دچار شده‏اند».

همچنين به سند خود از امام باقرu نقل مى‏كند كه اميرالمؤمنين‏u به ابن‌عباس فرمود:

«انّ ليله القدر في كل سنة و انّه ينزل في تلك الليلة امر السنة و انّ لذلك الأمر ولاة بعد رسول اللَّه‏ صلي الله عليه و آله فقلت: من هم؟ فقال: أنا واحد عشر من صلبى ائمة محدّثون»؛[12]

«همانا شب قدر، در هر سال است. در آن شب، امر يك سال، نازل مى‏شود. براى آن امر، واليانى است بعد از رسول خدا r». ابن عباس مى‏گويد: «آنان چه كسانى هستند؟» حضرت فرمود: «من و يازده نفر از صلب من كه همگى امام و محدّثند».

صدوق، به سند خود، از امام باقرu از پدرش، از اجدادش u از اميرالمؤمنين‏u نقل مى‏كند كه فرمود: از رسول خداr شنيدم كه به اصحاب خود مى‏فرمود:

«آمنوا بليلة القدر، انّها تكون لعلّى بن ابى طالب و ولده الأحد عشر من بعده»؛[13]

«به شب قدر، ايمان آورديد؛ زيرا براى على بن ابى طالبu و يازده فرزند بعد از او است».

از مجموع احاديثى كه در ذيل سوره قدر و سوره دخان وارد شده است، به دست مى‏آيد كه ملائك و روح كه فرشته‏اى خاص است در شب‏هاى قدر، بر ولىّ عصر نازل مى‏شود و مقدّرات يك سال مردم را بر آن حضرت عرضه مى‏دارد و اين امر، در هر سال تكرار مى‏شود.

ابن حجر مكّى در ذيل حديث ثقلين مى‏گويد:

در احاديث، امر به تمسك به اهل بيت، اشاره دارد به عدم انقطاع شخصى از اهل بيت، تا روز قيامت كه قابليّت و اهليّت براى اقتدا و تمسك به او باشد؛ همان‏گونه كه كتاب عزيز، اين‏گونه است و لذا اهل بيت‏ u امان اهل زمين معرفى شده‏اند.[14]

2. آيه «امام«

خداوند متعال مى‏فرمايد:

Gيَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِىَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً \* وَمَن كانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاًF[15]؛

«[به ياد آوريد] روزى كه هر گروه را با پيشوايش مى‏خوانيم. كسانى كه نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را با [شادى و سرور] مى‏خوانند و به اندازه رشته شكاف خرمايى به آنان ستم نمى‏شود. و كسى كه در اين جهان [از ديدن چهره حق] نابينا بوده است، در آخرت نيز نابينا و گمراه‏تر است».

مفاد آيه، آن است كه در روز قيامت، هر شخص با امام برحقّش خوانده مى‏شود؛ اگر در دنيا، به او معتقد و معترف بوده و به دستوراتش عمل مى‏كرده است، رستگار مى‏شود و نامه اعمالش را به دست راستش مى‏دهند. او، از اصحاب يمين خواهد بود كه در سورۀ واقعه به آن اشاره شده است:

Gوَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ \* فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ \* وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ \* وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ \* وَمآءٍ مَّسْكُوبٍ \* وَفكِهَةٍ كَثِيرَةٍF؛[16]

«و اصحاب يمين و خجستگان؛ چه کسانند اصحاب يمين و خجستگان؟ آنان، در [سايۀ] درختان سدر بى خار قرار دارند. و در سايه درخت طلع پربرگ، و سايه كشيده و گسترده و در كنار آبشارها و ميوه‏هاى فراوان....».

كسانى كه به امام برحقّ در دنيا اعتراف و اعتقاد ندارند، بر دو دسته‏اند:

الف . كسانى كه اصلاً به امامي معتقد نيستند.

ب .كسانى كه معتقد به امام باطلى هستند كه مردم را به دوزخ دعوت مى‏كند؛ همان‏گونه كه قرآن مى‏فرمايد: Gوَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِF[17]؛ «ما [به وسيلۀ رها كردنشان به حال خود] آن‏ها را امامانى قرار داديم كه مردم را به دوزخ دعوت مى‏كنند».

قرآن، از اين دسته افراد، به «اصحاب الشمال» تعبير كرده است:

Gوَأَصْحابُ الشِمالِ ما أَصْحابُ الشِمالِ \* فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ \* وَظِلٍّ مِن يَحْمُومٍ \* لاّ بارِدٍ وَلا كَرِيمٍF[18]؛

«و اصحاب شمال چه کسانند اصحاب شمال؟ آن‏ها در ميان بادهاى كُشنده و آب‏سوزان قرار دارند و در سايه دودهاى متراكم و آتش‏زا؛ سايه‏اى كه نه خنك است و نه آرام بخش».

كسانى هم كه به هيچ امامى اعتقاد ندارند، اگر در انتخاب امام به حقّ تقصير دارند، از اصحال الشمال خواهند بود.

از آيه مورد بحث (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ) استفاده مى‏شود كه هركس بايد امامى واجب الإطاعه داشته باشد. هيچ زمانى از آن خالى نخواهد بود و بدون معرفت و پيروي او، در قيامت، فلاح و رستگارى نيست.

اين معنا، با روايات نيز تأييد مى‏شود. رسول خدا فرمود: «من مات لايعرف امامه مات ميتة جاهليّة[19]؛ هركس بميرد، در حالى كه امامش را نشناخته، به مرگ جاهليت از دنيا رفته است».

اين حديث را احمدبن حنبل نيز به سند خود از رسول خداr نقل كرده است.

از آن‌جا كه وظيفه هر شخص، متابعت از حق و حقيقت است، بايد در هر زمان، امامى بر حق و حقيقت باشد، تا مردم، با اراده و اختيار، او را براي رهبري خود انتخاب كنند، تا با پيروى از او، از اصحاب اليمين شوند.

از آن‌جا كه مستفاد از آيه، اين است كه براى هر طايفه‏اى از مردم، امامى خاص است، مراد از امام در آيه شريفه، فوق نمي‌تواند لوح محفوظ باشد؛ زيرا لوح محفوظ يكى است و به طائفه‏اى اختصاص ندارد.

همچنين ممكن نيست مراد از امام در آيه فوق، كتاب هر قوم باشد؛ زيرا آيه شامل همه انسان‏ها از اوّل خلقت تا آخر آن است؛ در حالى كه اولين كتابِ مشتمل بر شريعت، كتاب نوح است و قبل از او كتابى اين چنين بر مردم نازل نشد؛ لذا نمى‏توان مراد از امام در آيه فوق را كتاب هر قوم فرض كرد؛ زيرا شامل اقوام قبل از حضرت نوح‏ نمى‏شود؛ پس مقصود از امام در آيه، كسى است كه در راه حقّ يا باطل به او اقتدا مى‏شود. كسى كه مقتداى خود را امام بر حقّ قرار دهد، كتابش در دست راستش قرار مى‏گيرد كه اين، نشانه بهشتى بودن او است.

در سوره اسراء آيه 72 خداوند مى‏فرمايد: Gوَمَن كانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاًF.

مقصود از اين آيه ـ به قرينه آيه قبل ـ اين است كه هركس در اين دنيا امام بر حق را نشناسد و به دنبال اطاعت او نباشد، هرگز به سعادت و رستگارى آخرت نخواهد رسيد.

سيوطى به سندش از امام على‏u از رسول خدrا در ذيل آيه شريفۀ Gيَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْF نقل مى‏كند كه فرمود: «يدعى كل قوم بامام زمانهم و كتاب ربّهم و سنة نبيهم»[20]؛ «هر قوم، به امام زمانش و كتاب پروردگارش و سنت پيامبرش، خوانده مى‏شود».

نيز از ابن عباس نقل كرده كه ذيل آيه فوق فرمود: «امام هدى وامام ضلالة»[21]؛ «مقصود از امام در اين آيه، امام هدايت و امام ضلالت است».

مرحوم كلينى، به سند خود از امام باقرu نقل مى‏كند: زمانى كه آيه Gيَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْF نازل شد، مسلمانان عرض كردند: «اى رسول خداr! آيا تو امام همه مردم نيستى؟» حضرت فرمود: «أنا رسول اللَّه الى الناس اجمعين ولكن سيكون من بعدى ائمة على الناس من اللَّه من اهل بيتى، يقومون في الناس فيكذَّبون و يظلمهم ائمة الكفر و الظلال واشياعهم. فمن والاهم واتّبعهم وصدّقهم فهو منّى ومعى وسيلقانى. ألا و من ظلمهم و كذّبهم فليس منّى و لا معى وأنا منه برى‏ء»؛[22]

«من فرستاده خداوند به سوى همه مردمم، و لكن زود است بعد از من امامانى بر مردم از اهل بيتم بيايند. آنان در بين مردم قيام مى‏كنند؛ ولى تكذيب مى‏شوند و امامان كفر و ضلال و متابعين آن‏ها، به آنان ظلم مى‏كنند. هركس ولايت آن‏ها را داشته و آنان را متابعت و تصديق كند، از من و با من است و زود است كه مرا ملاقات كند. آگاه باشيد! و هركس به آنان ظلم كرده و تكذيبشان كند، از من و با من نيست و من از او بيزارم».

شخصى به نام بشربن غالب، بر امام صادق‏u وارد شد و درباره آيه: Gيَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْF سؤال کرد. حضرت فرمود:

«امام دعا الى هدى فاجابوه اليه، و امام دعا الى ضلالة فاجابوه اليها، هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار، و هو قوله عزّوجلّ: و آيۀ Gفَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِF»[23]؛

«امامى است كه مردم را به هدايت دعوت كرده و مردم نيز او را اجابت کرده‏اند و امامى است كه مردم را به ضلالت دعوت كرده و مردم او را اجابت کرده‏اند. آنان در بهشت و اينان در دوزخند. اين است قول خداوند عزّوجلّ: گروهي در بهشت و گروهي در دوزخند».

امام در اصطلاح قرآنى

لفظ «امام» در قرآن، به چند معنا به كار رفته است:

1. امام به حق كه از جانب خداوند منصوب شده است. خداوند متعال در اين‌باره مى‏فرمايد: Gوَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِناF[24]؛ ما آنان را امامانى قرار داديم كه به امر ما هدايت مى‏كنند.

درباره حضرت ابراهيم‏u نيز مى‏فرمايد: Gإِنِّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماًF[25]؛ من تو را امام مردم قرار دادم.

2. امام به باطل كه مقتداى اهل ضلالت و گمراهى است. خداوند متعال مى‏فرمايد: Gفَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِF[26]؛ پس با امامان كفر قتال کنيد.

3. تورات، كتاب آسمانى. خداوند متعال درباره آن مى‏فرمايد: Gوَمِن قَبْلِهِ كِتابُ مُوسَى إِماماً وَرَحْمَةًF؛ و قبل از آن، كتاب موسى، امام و رحمت است.

4. لوح محفوظ. خداوند متعال مى‏فرمايد: Gوَكُلَّ شَىْ‏ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُّبِينٍF[27]؛ و هر چيزى را در امام مبين [= لوح محفوظ]به شماره درآورديم.

با قراينى كه قبلاً ذكر شد، معلوم مى‏شود مقصود از امام، در آيه Gيَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْF اشخاص است، نه كتاب و لوح محفوظ. در نتيجه، از آيه مورد بحث استفاده مى‏شود كه در هر زمان، بايد امام وجود داشته، تا كسانى كه قصد هدايت و پيروى از حق و حقيقت را دارند، به او مراجعه كرده، او را مقتدا و الگوى خود قرار دهند؛ همان‏گونه كه در هر زمان نيز گروهى به دنبال امامان باطل و گمراه هستند.

3. آيات شهادت و گواهى

از آياتى كه بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان دلالت دارد، آيات گواهان و شاهدان است. از آيات بسيارى استفاده مى‏شود كه خداوند، بين هر امتى، كسى يا کساني را به عنوان شاهد و گواه قرار داده است، تا روز قيامت به وسيلۀ آن‏ها احتجاج كند. اينك به برخى از اين آيات اشاره مى‏كنيم:

آيه اول:

Gفَكَيْفَ إِذَا جِئْنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلَى هَؤُلَآءِ شَهِيداًF[28]؛ «چگونه است [در روز محشر] آن‏گاه كه از هر طائفه‏اى گواهى آوريم و تو را [اى پيامبر!] بر آنان گواه آوريم؟»

آيۀ دوم:

Gيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَF[29]؛ و «آن روز كه ما از هر امتى گواهى برانگيزيم، آن‏گاه به كافران، اجازه سخن داده نشود و توبه آنان نيز پذيرفته نگردد».

آيۀ سوم:

Gيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَآءِF[30]؛ «روزى كه ما در هر امتى، از ميان خودشان، گواهى بر آنان برانگيزيم و تو را [اى محمّد] بر اين امت، گواه آوريم».

از اين آيات استفاده مى‏شود كه خداوند، در هر زمان و براى هر امت، افرادى معصوم از خطا و اشتباه قرار داده است، تا روز قيامت، بر اعمال امّت‏ها گواهى دهند. كسى كه قرار است شاهد باشد، در شهادتش نزد خداوند، نبايد اشتباه كند. اينان كسانى هستند كه در امر هدايت بشر، حجت خداوند در روى زمينند. حجت، بايد عالم به شريعت و قادر بر هدايت خلق و از طرفى، محيط به اعمال قوم خود باشد، تا به طور صحيح شهادت دهد.

شاهد هر امت و قوم، بايد زنده و معاصر آن قوم باشد؛ همان‏گونه كه قرآن، از زبان حضرت عيسىu نقل مى‏كند كه به خداوند، عرض مى‏كند:

Gوَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مّادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِى كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَى كُلِّ شَىْ‏ءٍ شَهِيدٌF[31]؛ «و تا زمانى كه در ميان آن‏ها بودم، مراقب و گواهشان بودم. هنگامى كه مرا از ميانشان برگرفتى، تو خود مراقب آنان بودى و تو بر هرچيز گواهى».

از اين آيه استفاده مى‏شود كه اعلان نتايج شهادت، در روز قيامت است؛ ولى احاطه به مورد شهادت كه همان اعمال مردم است، در دنيا و در خلال معاصرت شاهد با خود امت است؛ به همين سبب است كه شاهدى كه خداوند به واسطۀ او در روز قيامت احتجاج مى‏كند، بايد هم‌عصر كسانى باشد كه قرار است براى آن‏ها شهادت دهد.

با اين بيان، نمى‏توان شاهدان بر امّت‏ها را در انبيا منحصر دانست؛ زيرا هميشه انبيا وجود نداشته‏اند. آنچه ضرورت دارد، وجود شاهدى معاصر و زنده در هر عصر و زمان و براى هر امّت از پيامبر يا امام و حجّت معصوم است، تا در روز قيامت، حجّت خدا براى مردم بوده و بر اعمال آن‏ها شهادت دهد.

فخر رازى در ذيل آيه Gوَنَزَعْنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداًF مى‏گويد:

مقصود از اين آيه، اين است كه ما يك نفر را از هر امتى امتياز داديم، تا بر آنان شهادت دهد.

برخى گفته‏اند مقصود، انبيا هستند. آنان شهادت مى‏دهند دلايل را بر قومشان ابلاغ نمودند و در روشن کردن آن‏ها، نهايت كوشش را به خرج دادند؛ در نتيجه اگر كوتاهى وجود دارد، از ناحيه خود مردم است.... برخى ديگر مى‏گويند: بلكه آنان شاهدانى هستند كه در هر زمان، بر مردم شهادت مى‏دهند كه از جمله آن‏ها، انبيا هستند. اين قول به واقع نزديك‏تر است؛ زيرا خداوند، به هر امّت و هر جماعتى، اين حكم را تعميم داده كه از آن‏ها كسانى را شاهد قرار دهد؛ لذا زمان‏هايى كه نبى وجود نداشت كه از آن به عصر فترت تعبير مى‏شود، در اين حكم داخل مى‏شود؛ همانند زمان‏هايى كه بعد از رسول خداr آمد...[32]

او در ذيل آيه شريف Gوَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداًF مى‏گويد:

هر جمع و قرنى كه در دنيا حاصل مى‏شود، لازم است كسى با عنوان شاهد، ميان آنان وجود داشته باشد. شاهد در عصر رسول خدا، خود حضرت بود؛ به دليل قول خداوند متعال: Gوَكَذَ لِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى النّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداًF. لازم است در هر زمانى، بعد از رسول، شاهدي در ميان امت باشد. از اين بيان، روشن مى‏شود كه هر عصرى، خالى از شاهد بر مردم نيست، و آن شهيد، بايد از خطا مصون باشد، وگرنه به شاهد ديگرى احتياج دارد و در نتيجه، به بى‏نهايت منتهى خواهد شد كه اين باطل است... .[33]

نتيجه اين‏كه لازم است در هر زمان، شاهدى معصوم ميان هر قومى باشد. حال در اين قوم، شاهد اين امت كيست؟ آيا كسى غير از امام زمان، حجت بن الحسن المهدى‏u است؟

4. آيۀ هدايت

از آياتى كه ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمان، از آن استفاده مى‏شود، آيه هدايت يا به تعبيرى، آيه انذار است. خداوند متعال مى‏فرمايد:

Gوَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلآ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّما أَنتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍF[34]؛ كسانى كه كافر شدند مى‏گويند: «چرا آيه [و معجزه‏اى] از پروردگارش براى او نازل نشده است؟» تو فقط بيم‌دهنده‏اى و براى هر گروهى، هدايت‌كننده‏اى است.

از صريح آيه فوق استفاده مى‏شود كه به طور عموم براى هر قومى هدايت كننده‏اى به سوي حق و حقيقت وجود دارد كه در هر زمانى بايد وجود داشته باشد. اين حقيقت، با آيات و روايات معتبر و براهين عقلى سازگارى دارد؛ زيرا مقتضاى ربوبيّت الاهى اين است كه خداوند متعال، در هر عصر و زمان، براى مردم، حجتى قرار دهد، تا آنان را به حقّ و غايت و هدف از خلق، هدايت کنند. خداوند مى‏فرمايد: Gالَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىF؛ «همان [خداوندى] كه آفريد و منظّم كرد و همان كه اندازه‏گيرى كرد و هدايت نمود».

اين سنت، در نوع انسان نيز جارى است؛ به اين معنا كه خداوند مردم را خلق نمود و هر چيز را جاى خود قرار داد و تقدير کرد كه آنان را به كمالاتشان راهنمايى كند و به طور حتم، اين هدف را از راه اسباب طبيعى كه همان وجود هاديان معصوم از هر خطا و اشتباه است، دنبال مى‏كند.

«هادى» در اصطلاح قرآن

آيه فوق، دلالت دارد ‏كه زمين هيچ‏گاه از هادى به حقّ خالى شود، خواه نبى باشد يا غير نبى.

اطلاق آيه در «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» منحصر بودن هادى در انبيا را نفى مى‏كند؛ همان‏گونه كه زمخشرى در ذيل آيه شريف در تفسير كشّاف به آن اشاره كرده است؛ زيرا در غير اين صورت، لازم مى‏آيد در عصرهايى كه از نبى خالى است، حجت و هادى براى بشر وجود نداشته باشد.

اکنون ببينيم هادى بالاصاله در اصطلاح قرآنى كيست؟ با مراجعه به قرآن، پى مى‏بريم امر هدايت، بالاصاله از آنِ خداوند است. خداوند به هركسى كه اراده كند، با ايجاد قابليّت در او تفويض مى‏كند:

Gقُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَ يَهِدِّى إِلآ أَن يُهْدَى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَF[35]؛ «بگو آيا هيچ يك از معبودهاى شما به سوى حقّ هدايت مى‏كند بگو: تنها خدا به حق هدايت مى‏كند. آيا كسى كه به سوى حق هدايت مى‏كند، براى پيروى شايسته‏تر است يا آن كس كه خود هدايت نمى‏شود، مگر هدايتش كنند؟ شما را چه مى‏شود، چگونه داورى مى‏كنيد؟!»

از اين آيه، به طور صريح استفاده مى‏شود كه امر هدايت، بالاصاله منحصر به خداوند است؛ زيرا ربوبيّت از آنِ خداوند است و هركس قرار است به اين مقام برسد، بايد از جانب خداوند منصوب باشد؛ لذا خداوند متعال مى‏فرمايد: Gوَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِناF؛ «و ما آنان را امامانى قرار داديم كه به امر ما هدايت مى‏كنند».

آياتى ديگر نيز بر اين مطلب دلالت دارد و اين، مؤيّد مطلبى است كه در علم كلام، به آن اشاره شده است كه امامت، عهد و منصب الهى است و خدا به هركس كه اراده و مشيّتش تعلّق گرفته و بر اساس قابليّت‏هاى ذاتى كه به او مى‏دهد، افاضه مى‏كند.

مصداق «هادى» در آيه

همان‏گونه كه اشاره شد، آيه فوق، به طور صريح، بر وجود هادى على الاطلاق در هر زمان، براى اتمام حجت بر خلق دلالت دارد. حال ببينيم مصداق هادى در اين آيه كيست؟

بررسي کرديم که نمى‏توان «هادى» در آيه را به كتاب آسمانى معنا كرد؛ زيرا قبل از حضرت نوح، كتاب تشريعى نبوده است؛ همان‏گونه كه مصداق هادى را لوح محفوظ دانستن معنا ندارد؛ زيرا تنها يك لوح محفوظ وجود دارد، نه اين‏كه براى هر قوم، يك لوح وجود داشته باشد و نيز همان‏گونه كه اشاره شد، نمى‏توان هادى را در نبى خلاصه كرد و نمى‏توان مصداق هادى را خداوند قرار داد؛ زيرا اگر چه خداوند هادى على الاطلاق و بالاصاله است، از آن جا كه در آيه فوق، به صورت نكره آمده و دلالت بر تعدد دارد، نمى‏توان مصداق آن را خداوند قرار داد، به ويژه با در نظر گرفتن اين نكته كه هدايت خداوند، به طور مستقيم و بدون واسطه نخواهد بود. بلكه توسط هاديانى از جنس خود بشر انجام خواهدگرفت كه آن‏ها به سبب ارتباط خاص با خدا، از او تلقى مى‏كنند و سپس به مردم انتقال مى‏دهند.

نتيجه اين‏كه لازم است در هر زمانى زمين خالى از حجت نباشد، خواه نبى باشد يا امام. از آن جهت كه اين حجّت در عصر ما حاضر نيست، ناچار با اعتقاد به وجود او، قايل به غيبت و استتار او مى‏شويم.

بررسى روايات

با مراجعه به رواياتى كه به آيه مورد بحث مربوط است، پى مى‏بريم پيامبر اكرم و اهل بيت‏: او به اين مطلب مهم تأكيد كرده و آيه را بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان منطبق ساخته‏اند. اينك به برخى روايات كه در كتب شيعه و سنى آمده است، اشاره مى‏كنيم:

1. احمد بن حنبل، به سند صحيح در مسند در ذيل آيه مورد بحث از امام على‏ عليه السلام نقل مى‏كند كه فرمود: «رسول اللَّه، منذر و هادى، مردى از بنى هاشم است».[36]

2. طبرى در تفسير خود در ذيل آيه مورد بحث مى‏گويد: «ديگران گفته‏اند: مصداق آيه، على بن ابى طالب است. آن‏گاه حديثى را به سند صحيح از ابن عباس نقل مى‏كند كه گفت: هنگامى كه آيه Gإِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍF نازل شد، پيامبر صلي الله عليه و آله دست خود را بر سينه خود گذاشت و فرمود: «من منذرم و براى هر قومى هادى است». آن‏گاه اشاره به شانه على عليه السلام كرد و فرمود: «تنها توسط تو است كه هدايت شوندگان بعد از من هدايت مى‏شوند».[37]

3. خبرى نيز به سند صحيح از ابن عباس، ذيل آيه مورد بحث نقل كرده است: «منذر، رسول خدا و هادى، على است».[38]

4. حاكم نيشابورى نيز به سند صحيح از امام على عليه السلام، ذيل آيه مورد بحث نقل مى‏كند كه فرمود: «رسول خدا منذر و من هادي هستم».[39]

در تفاسير شيعه نيز روايات فراوانى از معصومان: وارد شده كه مصداق آيه را امام على عليه السلام و امامان معصوم از اهل بيت: معرفى كرده‏اند.

5. كلينى به سند صحيح از امام باقر عليه السلام در تفسير آيه مورد بحث نقل مى‏كند كه فرمود: «رسول خدا صلي الله عليه و آله منذر و براى هر زمان، امام و هادى‌اي است از ما. كه مردم را به آنچه پيامبر خدا آورده، دعوت مى‏كند. هاديان بعد از او، علىّ است، آن‏گاه اوصياى پيامبر يكى پس از ديگرى».[40]

6. همچنين به سند خود از امام باقر عليه السلام نقل مى‏كند كه در ذيل آيه مورد بحث فرمود: «رسول خدا، منذر و على، هادى است. آگاه باش! به خدا سوگند كه آيه از ما بيرون نخواهدرفت و پيوسته بين ما است تا روز قيامت».[41]

7. و نيز به سند صحيح از فضيل بن يسار نقل مى‏كند: از امام صادق‏ عليه السلام در بارة آيه مورد بحث سؤال كردم، حضرت فرمود: «هر امام، هادى براى قرنى است كه او در ميان مردم آن قرن است».[42]

نتيجه: از آيه فوق، با رواياتى كه ذيل آن وارد شده است، به خوبى استفاده مى‏شود كه بعد از پيامبراكرم‏ صلي الله عليه و آله، تا روز قيامت بايد امامانى معصوم باشند كه هادى على الاطلاق به سوي حق و حقيقتند.

اگر مراد از هادى در اين آيه، علماى امّت مى‏بود، بايد مى‏فرمود: علماى امّت من هاديان بعد از من هستند، خصوصاً با قرينه نكره در «هاد» كه بر وحدت در يك عصر و تعدد در عصرها و پياپى بودن دلالت دارد و نيز قرينه خطاب به حضرت على‏ عليه السلام در روايات؛ زيرا پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: اى على! تنها به وسيله تو است كه هدايت شوندگان و كسانى كه قصد هدايت دارند، بعد از من هدايت مى‏يابند.

نقدي بر ابن تيميه

ابن تيميه مي‌گويد:

اين کلام را نمي‌توان به پيامبر صلي الله عليه و آله نسبت داد؛ زيرا ظاهر قول «أنا المنذر وبک يا عليّ يهتدي المهتدون» اين است که هدايت، فقط توسط علي عليه السلام است، نه پيامبر صلي الله عليه و آله؛ در حالي که هيچ مسلماني چنين سخني نمي‌گويد...[43]

و نيز مي‌گويد:

خداوند متعال، محمد صلي الله عليه و آله را هادي قرار داده و فرموده است: «انک لتهدي الي صراط مستقيم». حال چگونه شما کسي را هادي قرار مي‌دهيد که در قرآن به چنين صفتي توصيف نشده است؟[44]

پاسخ:

صريح حديث صحيح السندي که از جامع البيان طبري نقل کرديم، دلالت دارد که امام علي عليه السلام بعد از پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله هادي اين امت است، آن‌جا که مي‌فرمايد: «بک يهتدي المهتدون بعدي»؛ و اين معنا با هدايت گري پيامبر صلي الله عليه و آله در زمان حياتش ارتباط ندارد.

5. آية «نذير»

خداوند متعال مي‌فرمايد: Gو ان من امۀ الا خلا فيها نذيرF[45]؛ و هيچ امتي نيست، جز آن‌که ميانشان بيم‌دهنده‌اي بوده است.

از آيه فوق استفاده مي‌شود که در هر زمان، بايد بين مردم انذار كننده‌اي باشد.

امام باقر عليه السلام فرمود: «اي جماعت شيعه! خداوند تبارک و تعالي مي‌فرمايد: Gو ان من أمۀ إلاّ خلا فيها نذيرF. گفتند: «اي اباجعفر! مگر نذير اين امت، محمد صلي الله عليه و آلهنيست؟» حضرت فرمود: آري، راست مي‌گويي، آيا محمد صلي الله عليه و آله در زمان حياتش انذار کننده از زمان بعثت براي همه مناطق بود؟...»[46]

حضرت ـ به قرينه صدر روايت ـ در صدد اثبات لزوم ضرورت وجود امام معصوم و هادي علي الاطلاق در طول زمان تا روز قيامت است. او مي‌فرمايد: امکان نداشت پيامبر صلي الله عليه و آله به تنهايي همه امت خود را هدايت کند؛ لذا از صحابه در اين امر مهم کمک مي‌گرفت و براي بعد از وفاتش نيز از افرادي معصوم براي هدايت بشر کمک گرفت؛ کساني که در خطّ او قرار داشته و از هرگونه خطا و اشتباه در امان بودند. تنها فرقي که بين مبلّغ از جانب رسول خدا صلي الله عليه و آله در زمان حيات رسول و بعد از حيات آن حضرت وجود دارد، در اين است که در قسم اول، لازم نيست مبلّغ معصوم باشد؛ زيرا با وجود پيامبر، هر زمان که خطا و اشتباهي از آنان سر زند، حضرت اصلاح کرده يا او را عزل مي‌نمايد؛ به خلاف نذير و مبلّغي که بعد از وفات حضرت درصدد تبيين شريعت است؛ زيرا از آن‌جا که بعد از نصب، امکان عزلش نيست، بايد از مقام عصمت و کمالات علمي و اخلاقي برخوردار باشند.

6. آية هاديان به حقّ

خداوند متعال در آية ديگري مي‌فرمايد: Gو ممن خلقنا امۀ يهدون بالحق و به يعدلونF؛[47] «و از جمله کساني که آفريديم، فرقه‌اي به حق هدايت مي‌يابند و به حق بر مي‌گردند».

فخررازي ذيل آيه فوق، در تفسيرش از جبائي نقل مي‌کند:

اين آيه دلالت دارد بر اين که هيچ زماني خالي نيست از کسي که قيام و عمل به حقّ کرده، مردم را به آن هدايت مي‌کند.[48]

ميرزا محمد مشهدي، در تفسير کنزالدقائق مي‌گويد:

و في الايۀ دلالۀ علي وجود المعصوم في کلّ قرن؛ إذ لو لم يکن في قرن معصوم لم‌يصدق أنّ فيهم من يهدون بالحق و به يعدلون؛ إذ فيه تصريح بأنّ الهادين و العادلين بعض الخلق لا کلّهم، و کل بعض لم‌يکن معصوماً لم يکن هادياً و عادلاً کلياً...[49]؛

آيه، دلالت دارد بر اين که در هر قرن، يک امام معصوم وجود دارد؛ چون اگر در قرني معصوم نباشد، ]اين آيه[ صدق نمي‌کند اين که «در بين آنان کسي باشد که هدايت به حق کرده و به حق بازگردانند»؛ زيرا آيه دلالت دارد بر اين که هاديان و عادلان، بعضي از خلقند، نه تمام آن‌ها، و هر بعضي که معصوم نيست، هادي و عادل کلّي نيست.

کليني به سند خود از عبدالله بن سنان نقل مي‌کند:

از امام صادق عليه السلام درباره قول خداوند عزّوجلّ Gو ممن خلقنا أمۀ يهدون بالحق و به يعدلونF سؤال کردم. حضرت فرمود: «مقصود از آيه، ائمه است».[50]

مقصود از «حق» در اين آيه، همان امر حقيقي خداوند متعال است که در آيه‌اي ديگر به آن اشاره و بر امامان به حقّ تطبيق شده است؛ آن‌جا که مي‌فرمايد: Gو کذلک جعلنا هم ائمۀ يهدون بامرناF؛[51] «و آنان را پيشواياني قرار داديم که به فرمان و دستور ما مردم را هدايت مي‌کردند».

در آيه اي ديگر مي‌فرمايد: Gوَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَF؛[52]

علامۀ طباطبايي; مي‌فرمايد:

و لايبعد ان يکون المراد بهذه الامۀ من قوم موسي عليه السلام الأنبياء و الأئمۀ الذين نشأوا فيهم بعد موسي ... و ذلک أنّ الآيۀ أعني قوله Gأمۀ يهدون بالحق و به يعدلونF لو حملت علي حقيقۀ معناها من الهدايۀ بالحقّ و العدل بالحق لم‌يتيسّر لغير النبيّ و الإمام أن يتلبس بذلک...[53]؛

بعيد نيست مراد از اين امت از قوم موسي عليه السلام، انبيا و اماماني باشند که ميان آنان، بعد از موسي عليه السلام رشد کرده‌اند...؛ زيرا آيۀ Gامۀ يهدون بالحق و به يعدلونF اگر بر معناي حقيقي آن كه هدايت به حق و عدالت به حق است حمل شود، شامل غير نبي و امام نمي‌گردد، بلکه قدرت چنين کاري را ندارند...

علامه همچنين ذيل آيۀ Gو ممّن خلقنا امّۀ يهدون بالحق و به يعدلونF مي‌فرمايد:

فاسناد الهدايۀ الي هذه الأمۀ لايخلو عن الدلالۀ علي مصونيتهم من الضلال و اعتصامهم بالله من الزيغ اما بکون جميع هؤلاء المشار اليهم بقوله امۀ يهدون بالحق متصفين بهذه العصمۀ و الصيانۀ کالأنبياء و الاوصياء، و اما بکون بعض هذه الأمۀ کذلک ...[54]؛

پس اسناد هدايت به اين امت، خالي از دلالت بر مصونيت آنان از گمراهي و تمسک آنان به خدا از گمراهي نيست؛ يا به اين‌که تمام افرادي که در آيۀ Gامۀ يهدون بالحقF به آن‌ها اشاره شده است، به اين عصمت و مصونيت متصفند؛ همانند انبيا و اوصيا يا آن‌که برخي از اين امت اين‌گونه مي‌باشند... .

اين آيه را نيز مي‌توان بر آيۀ «انذار» تطبيق نمود: «انّما انت منذر ولکل قوم هاد»[55]؛ زيرا از آن جا که کلمۀ «هاد» بدون مضاف اليه آمده و متعلق آن مشخص نشده است، مقصود از آن، هدايت به حق و حقيقت است، خصوصاً به قرينۀ آيات ديگر که در آن‌ها قيد «به حق» آمده است.

7.آيۀ «اولي الأمر»

خداوند متعال، خطاب به مؤمنان مي‌فرمايد: Gأَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ‌F؛[56] خدا و رسول و صاحبان امري که از ميان خود شما است را اطاعت نماييد.

از آيۀ فوق نيز به خوبي استفاده مي‌شود که بايد در هر زمان و عصري، امام معصومي در قيد حيات باشد، تا او را اطاعت كنيم، اطاعتي که همانند اطاعت از پيامبر، بلکه اطاعت از خداوند است.

مقصود از «اولي الامر» در آيۀ فوق، همان صاحبان شأن و حقّ امر و نهي است؛ کساني که زمام امور مردم و اختيار آنان به دستشان است، که همان امامان معصوم هستند.

آيه از آن‌جا که بر وجوب اطاعت به طور مطلق و بدون هيچ قيد و شرطي دلالت دارد، مستلزم عصمت اولي الامر است، وگرنه سر از تناقض در مي‌آورد؛ زيرا اطاعت خدا و رسول بدون هيچ قيد و شرط واجب است. حال اگر اولي الامر معصوم نباشند و در برخي امور، به گناه يا اشتباه يا سهو و نسيان آلوده شود. و در عين حال، اطاعت آن‌ها به طور مطلق واجب باشد، مستلزم تناقض در حکم وجوب اطاعت است و تناقض محال است؛ در نتيجه بايد اولي الامر معصوم باشند. از آن رو که صاحب امر حقيقي اين امت که شأن امر و نهي به دست او است، به سبب مصالحي از ديد مردم غايب است، بايد به وجود امامي معتقد باشيم که صاحب ولايت کليۀ الهي و امر و نهي باشد، هر چند از ديدگاه امت غائب است.

از جمله کساني که ما را در اين معنا همراهي كرده، فخر رازي مفسّر معروف اهل سنت است. او مي‌گويد:

خداوند متعال در اين آيه، به اطاعت اولي الأمر به طور جزم امر كرده است و هر کس از جانب خدا به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او شده باشد، بايد از جانب خدا مصون باشد؛ زيرا در غير اين صورت، با فرض اقدام بر خطا نيز خداوند، امر به متابعت او كرده است؛ در نتيجه لازم مي‌آيد که خداوند، امر به فعل خطا کرده باشد. خطا از آن جهت که خطا است، از آن نهي شده است. و اين، به اجتماع امر و نهي در فعل واحد مي‌انجامد که محال است. نتيجه اين که: اولي الامر در آيه، بايد از معصومان باشد.[57]

فخر رازي، تا اين‌جا با ما موافقت كرده است؛ ولي در ادامۀ راه، از آن‌جا که نمي‌خواهد تفسير آيه، به نفع شيعه تمام شود، به مخالفت با مذهب شيعه پرداخته، ادّعا مي‌كند مراد از اولي الامر در آيه، اهل حلّ و عقد از بزرگان امّت است؛ کساني که به مسائل و احکام آگاهي دارند؛ لذا اگر بر مسأله‌اي اجتماع کردند، نتيجه‌اي که از اين اجتماع حاصل مي‌شود، از هر عيب و نقص مبرّا است.

او مي‌گويد:

از آن‌جا که اطلاع و شناسايي‌اي از وجود معصومي معين ـ آن گونه که شيعه مي‌گويد ـ نداريم و از طرفي «اولي الامر» به صيغۀ جمع آمده است، مقصود از آن، اهل حل و عقد است، خصوصاً آن که بعد از کلمۀ «اولي الأمر منکم» آمده است؛ يعني اولي الامر، از ميان شما است.

در جواب مي‌گوييم:

1. هرگاه فرد فرد اهل حلّ و عقد معصوم نباشند، چگونه ممکن است نتيجۀ حاصل از آراي آنان به عصمت منجر شود؟ آري، اجتماع آرا، قول را به واقع نزديک‌تر مي‌کند؛ ولي احتمال خطا و اشتباه را از بين نمي‌برد.

2. اماماني که شيعه به عصمت آن‌ها عقيده‌مند است، کساني هستند که خدا و رسول، آن‌ها را به صورت شفاف، به مردم معرفي کرده‌ است، خصوصاً شخص پيامبر که در مواضع مختلف، به مقام عصمت و مناقب آن‌ها به طور صريح اشاره کرده است. دسترسي به چنين امامي در عصر حضور، براي هر شخص ممکن بود اگر در زمان غيبت، از حضور امام محروميم، به سبب سوء اختيار خود ما مي‌باشد.

3. آنچه خلاف ظاهر است، اين که لفظ جمع را در يکي از افراد آن به کار بريم؛ در حالي که شيعه، دربارة آيۀ شريف، اين چنين ادّعايي نمي‌کند؛ زيرا «اولي الامر» نزد آنان، همان دوازده معصوم است که در هر زمان، يکي پس از ديگري خواهد آمد. در اطلاق لفظ جمع بر يك مورد لازم نيست تمام افراد، بالفعل موجود باشند؛ بلکه همين که به مرور زمان، در خارج پديد مي‌آيند، اطلاق لفظ جمع، در آن مورد صحيح است.

4. قيد «منکم» در آيه، براي افادۀ اين نکته است که «اولي الامر» همانند رسول، از جنس بشر است، نه ملک و جن؛ همان گونه که در بارة رسول گرامي اسلام در آيات بسياري به اين نكته اشاره شده است: Gهُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْF[58]؛

او کسي است که در افراد درس نخوانده، فرستاده‌اي از خود آنان برانگيخت.

وليّ امر معصوم در اين زمان

آيۀ «اولي الأمر» و مصداق وليّ امر در اين زمان را مي‌توان با روايات صحيح السند نزد اهل سنت تعيين کرد:

1. از حديث ثقلين استفاده مي‌شود، اولي الامر که اطاعت او واجب بوده، بر عموم مسلمانان است به آنان تمسک کنند، همان عترت پيامبر صلي الله عليه و آله است؛ زيرا پيامبر صلي الله عليه و آله در آن حديث مي‌فرمايد: «ما إن تمسکتم بهما لن‌تضلوا بعدي ابداً»[59]؛ «تا هنگامي كه به کتاب و عترت تمسک کرديد، هرگز گمراه نخواهيد شد».

2. از حديث «غدير» استفاده مي‌شود که اولين فرد از عترت که اطاعت او واجب است، امام، علي بن ابي طالب عليه السلام مي‌باشد؛ زيرا از افراد اولي الامر است، آن‌جا که پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: «من کنت مولاه فعليّ مولاه»؛[60] «هر كس من مولاي اويم، پس عليّ مولاي او است».

و مي‌دانيم مولا کسي است که بر مردم، ولايت داشته، اطاعت او واجب است.

3. از احاديث دوازده خليفه استفاده مي‌شود «اولي الامر»، دوازده نفرند. مسلم به سندش از جابر نقل کرده که گفته است: از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيدم که مي‌فرمود: «لايزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثناعشر رجلاً، ثم تکلّم بکلمۀ خفيت عليّ فسألت أبي: «ماذا قال رسول الله؟» فقال: «کلّهم من قريش»؛[61]

«دائماً امر مردم گذرا است، تا آن که دوازده نفر متولّي آنان شوند». آن گاه چيزي گفت كه نفهميدم. از پدرم سؤال کردم: «رسول خدا چه فرمود؟» گفت: «همۀ آن‌ها از قريشند».

امام حسين عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله سؤال کرد: «يا رسول الله! هل يکون بعدک نبي؟» فقال: «لا، انا خاتم النبيين، لکن يکون بعدي ائمۀ قوّامون بالقسط بعدد نقباء بني اسرائيل»[62]؛

«اي رسول خدا! آيا بعد از شما پيامبري خواهد بود؟» حضرت فرمود: «نه، من خاتم انبيا هستم؛ ولي بعد از من اماماني خواهند آمد که به پا دارندة به قسط هستند، عدد آن‌ها به تعداد نقيبان بني اسرائيل است».

از اين روايات استفاده مي‌شود که مقصود از ««اولي الامر» در آيۀ مورد بحث، همان دوازده امام معصوم است که بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله يکي پس از ديگري تا روز قيامت آمده‌اند و خواهند بود. اين نتيجه‌گيري، دو دليل دارد:

الف. قرينۀ کلمۀ «بعدي» که در برخي روايات آمده و ظهور در بعديّت اتصالي دارد.

ب. در روايات، تعبيراتي براي اين دوازده امير و امام آمده است که بر غير معصوم منطبق نيست؛ از قبيل:

کلمۀ «خليفه»[63] که بر جانشيني حقيقي و واقعي رسول خدا دلالت دارد.

عبارت «بقاء الاسلام عزيزاً بهم»[64] که بر عزت واقعي اسلام به واسطه آنان دلالت دارد.

عبارت «قيام الدين بهم»[65] که وابستگي دين به آنان را مي‌رساند.

عبارت «لايضرّهم من خذلهم»[66] که دلالت دارد بر اين نکته که خوارکنندگان آنان هرگز نمي‌توانند به آن‌ها ضرري برسانند؛ زيرا که مورد توجه خاص خداوند مي‌باشند.

نتيجه اين‌که: از آيۀ «اولي الامر» به کمک رواياتي که ذکر شد، استفاده مي‌شود که در هر زمان، بايد امامي معصوم واجب الاطاعه وجود داشته باشد.

8.آيۀ صادقين

خداوند متعال مي‌فرمايد: Gيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَF[67]؛ «اي مؤمنان! تقوا پيشه کرده و همراه با صادقان باشيد».

آيه، به مؤمنان امر مي‌کند همواره با صادقان باشند و از آنان به طور مطلق پيروي کنند. صادقان، کساني هستند که به حق قائل هستند و به رسول خدا صلي الله عليه و آله اقتدا کرده و نماد سيرۀ آن حضرتند.

دربارة مقصود از صادقان در آيۀ فوق، دو احتمال وجود دارد:

1. مقصود، همة مؤمنان باشد. اين احتمال غير معقول است، خصوصاً آن که رسول خدا صلي الله عليه و آله اعتراف كرد به اين که دروغگويان بر او در زمانش بسيار شده‌اند، چه رسد به زمان بعد از رسول خدا صلي الله عليه و آله.

2. اين که مقصود از صادقان، برخي از مؤمنان باشند. اين معنا صحيح است. حال بايد دنبال شناسايي اين افراد باشيم و اين که آنان داراي چه خصوصياتي هستند تا با تمييز آن‌ها از غير، امر الهي را فرمانبرداري و آن‌ها را همراهي کنيم.

سؤالي که قبل از هر چيز مطرح است، اين که: آيا مفاد آيه، مخصوص زمان نزول آن است يا اين که تا استمرار و بقاي دين اسلامي باقي است؟

در جواب مي‌گوييم: اختصاص آيه به زمان نزول، آن مخالف حکمت خداوند و لطف و رحمت او به بندگان است؛ زيرا خداوندي که پيامبرش را بعد از مدت‌ها به سوي مردم فرستاده تا آنان را از ظلمات خارج کند، آيا صحيح است آنان را به حال خود رها كند، تا بار ديگر به ظلمات بازگردند؟

نتيجه اين که بايد در هر زمان، افرادي صادق علي الاطلاق باشند که علي الاطلاق امر به اطاعت آنان شده باشد، تا با اقتدا به دستوراتشان به حق و حقيقت و سعادت نائل آييم. پس صادقان در آيه، همان حاملان وحي و خلفاي رسول و امينان شرع و ائمۀ هدايت هستند؛ کساني که خداوند، رجس و پليدي را از آنان دور کرده و از هر عيب و نقصي پاکشان نموده است. اينان کساني غير از اهل بيت معصوم پيامبر صلي الله عليه و آله نيستند، که آخر آن‌ها مهدي موعود(عج) است و ما در اين زمان، با او همراه اوييم.

فخررازي، از آيۀ فوق، عصمت را برداشت کرده و مي‌گويد:

از اين آيه، استفاده مي‌شود در هر زمان، بايد صادقان وجود داشته باشند؛ ولي آن را بر امت تطبيق کرده است؛ ولذا به عصمت امّت قائل شده و هرگز به رواياتي که در ذيل آيه وارد شده توجهي نکرده است.[68]

با مراجعه به روايات و قراين داخلي و خارجي، پي مي‌بريم که مقصود به «صادقين» در آيۀ فوق همان اهل بيت عصمت و طهارتند.

قراين داخلي

قرايني که در آيه موجود است و دلالت دارد بر اين که مقصود از «صادقين» افراد معصومند، عبارتند از:

الف. کلمۀ «صادقين» که مقصود از آن، کساني است که غير از صدق، چيز ديگري از آن‌ها صادر نمي‌شود که همان امامان معصوم هستند.

ب.کلمۀ «کونوا» در آيۀ فوق، که اطلاقش دلالت بر وجوب همراهي دلالت دارد نه اطاعت و ارتباط همراهي و اطاعت تبيين نشده است بدون قيد دارد. مي‌دانيم چنين اطاعتي تنها زيبندۀ معصوم است.

قراين خارجي

مقصود از قراين خارجي، رواياتي است که از طريق شيعه و سني، ذيل آيۀ فوق وارد شده و مصداق آن را اهل بيت عصمت و طهارت عليه السلام معرفي کرده‌ است.

مرحوم کليني، به سند خود از بريد بن معاويه عجلي نقل مي‌کند که از امام باقر عليه السلام دربارۀ آيۀ Gاتقوا الله وکونوا مع الصادقينF سؤال کردم. حضرت فرمود: «ايّانا عني؛ ما را قصد کرده است».[69]

نيز به سند خود از امام رضا عليه السلام در تفسير آيۀ فوق نقل مي‌کند که فرمود: «الصادقون هم الأئمۀ؛ صادقين همان ائمه‌اند... ».[70]

حاکم حسکاني به سند خود از عبدالله بن عمر در تفسير اين آيه نقل مي‌کند که «مقصود از آيه، محمد و اهل بيت: اوست».[71]

سبط بن الجوزي حنفي، از قول علما، در تفسير آيۀ فوق نقل مي‌کند: «يعني با علي و اهل بيتش باشيد».[72]

[1] .کتاب العين.

[2] .المراقبات، ملکي تبريزي ،ص 145، به نقل از سيد بن طاووس.

[3] . دخان: آيه3.

[4] . تفسير آلوسي (روح المعاني)، ذيل آيه.

[5] . المصنّف، ج4، ص255، ح7709.

[6] .جامع البيان، ج25، ص 139، ح24000.

[7] . كشف الاسرار، ج1، ص559.

[8] . مجمع البيان، ج10، ص406.

[9] . نحل: 2.

[10] . كافي، ج1، ص249.

[11] . همان، ص252- 253، ح9.

[12] . همان، ص247-248، ح2.

[13] . كمال الدين، ج1، ص280-281، ح30.

[14] . الصواعق المحرقه، ذيل حديث ثقلين.

[15] . اسراء: 71-72.

[16] . واقعه: 27-32.

[17] . قصص: 41.

[18] . واقعه: 41-44.

[19] . كافي، ج2، ص19-21، ح6و9.

[20] . درّ المنثور، ج4، ص194.

[21] . همان.

[22] . كافي، ج1، ص217؛ بحارالانوار، ج44، ص313.

[23] . همان، ص215.

[24] . توبه: 73.

[25] . بقره: 124.

[26] . توبه: 12.

[27] . يس: 12.

[28] . نساء: 41.

[29] . نحل: 84.

[30] . همان: 89.

[31] . مائده: 117.

[32] . تفسير فخر رازي، ج25، ص12-13.

[33] . همان، ج20، ص98.

[34] . رعد: 7.

[35] . يونس: 35.

[36] . مسند احمد، ج1، ص216؛ المعجم الكبير، ج1، ص262.

[37] . جامع البيان، ج12، ص72.

[38] . تفسير حبري، ص281.

[39] . مستدرك حاكم، ج3، ص219.

[40] . كافي، ج1، ص191.

[41] . همان، ص192.

[42] . همان، ص191.

[43] .منهاج السنۀ، ج7، ص 139-143.

[44] .همان.

[45] . فاطر: 24.

[46] . كافي، ج1، ص249.

[47] . اعراف: 181.

[48] . تفسير فخر رازي، ج15، ص72.

[49] . تفسير كنزالدقائق، ج3، ص657.

[50] . كافي، ج1، ص414.

[51] . انبياء: 73.

[52] . اعراف: 159.

[53] .الميزان، ج8، ص285.

[54] . همان، ص346.

[55] . رعد: 7.

[56] . نساء: 59.

[57]. تفسير فخررازي، ج10، ص 144.

[58] . جمعه: 2.

[59] . مسند احمد، ج6، ص401، ح18506.

[60] . صحيح ترمذي، ج5، ص621.

[61] .صحيح مسلم، ج6،ص3.

[62] .مناقب ابن شهر آشوب، ج1، ص300.

[63] .صحيح مسلم، ج6، ص3.

[64] . همان.

[65] . همان، ص 4.

[66] .المعجم الکبير، ج2،ص196،ح1794.

[67] . توبه: 119.

[68] .تفسير فخررازي، ج16، ص220.

[69] .کافي، ج1، ص208.

[70] .همان.

[71] .شواهد التنزيل، ج1، ص345.

[72] .تذکرۀ الخواص، ص 16.